# شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

۲شنبه

سال پانزدهم
۱۱ دی ۱۴۰۲
۱۸ جمادی‌الثانی ۱۴۴۵
شماره ۴۱۲۲

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

● روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
● صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
● مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
● سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
● نشانی: خیابان کوهسنگی، ابتدای کوهسنگی ۱۵
● دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸ ۱-۵
● نمابر: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
● روابط عمومی: ۰۵۱ -۳۸۴۸۳۷۵۲
● شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

دمای هوای مشهد

رطوبت هوا ۴۵٪

۲° ↓ ۱۶° ↑

صبح ۷ | ظهر ۱۵

عصر ۱۱ | شب ۷

اوقات شرعی مشهد

● اذان ظهر ۱۱:۳۴:۵۲ ● نیمه شب شرعی ۲۲:۴۹:۳۸
● غروب آفتاب ۱۶:۲۶:۵۲ ● اذان صبح فردا ۰۵:۱۲:۲۴
● اذان مغرب ۱۶:۴۷:۱۶ ● طلوع آفتاب فردا ۰۶:۴۲:۵۱

اول شخص

# سرودن روی صندلی چرخ دار

## درباره واهه آرمن، شاعر موفق مشهدی و مسیحی، به مناسبت آغاز سال نو میلادی

وحید حسینی
داستان نویس

۱
یک اتفاق تلخ زندگی واهه را تغییر داد. جوان دانشجو تازه از تحصیلات در فرنگ انصراف داده و به زادگاهش مشهد آمده بود که در میدان ده دی آن اتفاق ناگوار برایش رخ داد. یک راننده، شاید از سر بی ملاحظگی، درست روی خط عابر پیاده به پسر جوان کوبید و باقی عمر او را به صندلی چرخ دار گره زد. اما به قول معروف او از این تهدید فرصت ساخت و شد آن شاعری که امروز در کشور مطرح است.

۲
از اواخر دهه ۵۰ خورشیدی، مهاجرت جمعیت ارمنی های مشهد گسترش پیدا کرد و در دهه های بعدی تعداد این شهروندان کمتر و کمتر شد. خانواده واهه آرمن هم مثل بقیه هم‌کیشانشان تصمیم به مهاجرت گرفتند. آن ها تهران را برای سکونت انتخاب کردند. خودش در انگلستان دانشجوی رشته جامعه شناسی بود ولی پس از دو سال درس خواندن، به خاطر پدر بیمارش از ادامه تحصیل منصرف شده و به میهن برگشته بود. در روزهایی که پیگیر جابه جایی خانواده از مشهد به تهران و زندگی در نزدیکی خویشاوندان پایتخت نشینشان بود، آن تصادف رخ داد.

۳
شدت آسیب به اندازه ای بود که حتی نشستن را برایش رنج آور می‌کرد. جوان در این وضعیت راهی پیدا کرد که دست‌کم روحش تسکین پیدا کند. او قبلا تعلق خاطری به ادبیات داشت و حالا در لحظه هایی که خواب نبود، مشغول کتاب خواندن می شد. واهه چهار سال خانه نشینی را به این شکل تاب آورد، مطالعه کردن و پیامد مطالعه یعنی سرودن. دانسته ها و تجربه های ذهنی ای که کتاب ها به او هدیه می دادند در مسیر عبور از عواطفش تبدیل به شعر می شد و به این ترتیب آقای آرمن را رسما وارد دنیای ادبیات کرد.

۴
دیگر شعر برایش جدی شده بود و سرانجام سال ۷۳، در سی و چهارسالگی، کتاب اولش «به سوی آغاز» را که مجموعه ای از شعرهای او بود در تهران چاپ کرد. بعد هم دومی، «جیغ» را در ایروان ارمنستان. این دو کتاب به زبان ارمنی بود، اما واهه ایرانی بود و دلش می خواست به زبان ملی کشورش هم شعر چاپ کند. این شد که گزیده ای از شعرهای آن دو کتاب را به فارسی برگرداند و در کتاب «و شیطان فریاد کرد خدا» منتشر کرد.

آثار شعر واهه آرمن یکی پس از دیگری چاپ شد و امروز در کارنامه این شاعر مشهدی عنوان این کتاب ها جا خوش کرده است:
«بال هایش را کنار شعرم جا گذاشت و رفت»، «پس از عبور دریاها»، «دوست دارم گاهی شاعر نباشم»، «باران بگیرد می رویم»، «اسب ها در خواب شاعران را سواری می دهند»، «به رنگ دانوب»، «کلید درم نور خورشید است» (ترجمه گزیده ای از شعر امروز ارمنستان به فارسی)، «پاییزی کاملا متفاوت» (ترجمه گزیده ای از شعرهای هُوانس گریگوریان، شاعر معاصر ارمنستانی، به فارسی)، «سطر اول را نمی نویسم» (ترجمه گزیده ای از شعر کوتاه ارمنستان به فارسی)، «دیوار زخمی» (چاپ ارمنستان، ترجمه گزیده ای از شعرهای پونه ندایی به ارمنی)، «رودی که از تابلوهای نقاشی می‌گذشت» (چاپ ارمنستان، ترجمه گزیده ای از شعرهای رسول یونان به ارمنی) و....

۵
شاعر همشهری ما توانسته خود را به علاقه مندان ادبیات در ایران و ارمنستان معرفی کند. او در نتیجه تلاش های خود موفق شد جایزه بزرگ انجمن نویسندگان ارمنستان (گانتق) را در سال ۲۰۱۰ میلادی به دست بیاورد و در سال ۱۳۹۸ خورشیدی هم برگزیده بخش بزرگ سال چهاردهمین جشنواره شعر فجر و برگزیده شاخه شعر معاصر در سی و هفتمین دوره کتاب سال جمهوری اسلامی ایران شود. شعرش زبانی ساده دارد و می‌کوشد حرف های جدی را با بیانی بی آلایش به مخاطب منتقل کند. نمونه ای از سروده های او را از کتاب «به رنگ دانوب» بخوانید:

با صدای کلید چراغ
بیدار شده ام
نمی دانم
کسی آمد و
چراغ را روشن کرد
یا کسی چراغ را خاموش کرد
و رفت

«به رنگ دانوب»، کتاب برگزیده سی و هفتمین دوره کتاب سال ایران

روایت

# لشکر انفرادی

شبنم کرمی
روزنامه نگار

روزهای سخت، امان از روزهای سخت. حتی با گذشت زمان و کم رنگ شدن، رد زخمشان پاک شدنی نیست. همه ما تجربه اش را داشته ایم. برای من اما یکی از بدترین و سخت ترین روزها و شب هایی که گذرانده ام دوران بیماری مادرم بود. روحش شاد. رنج عزیزِ جانم از یک سو و مشکلات و سدهای مسیر درمانش و کمبود داروهایش از سوی دیگر روح و جانم را می خراشید.

اما بگذارید از آن شب عجیب بیمارستان برایتان بگویم، مادرم را نزد پزشکش که بردیم بلافاصله و همان شبانه دستور بستری داد. مادر را با عجله به همان بیمارستان که معرفی نامه زده شده بود رساندیم، همان ابتدای ورودمان گفتند که بخش مورد نظر تخت خالی ندارد و امشب بیمار بدحالتان را در اورژانس بستری می کنیم تا شاید فردا در بخش، پذیرش شود. از سوی دیگر پرستارها نهیب می زدند که شاید تا یک هفته دیگر هم بخش خالی نشود و شما باید شبی ۳ میلیون تومان بابت بستری در اورژانس پرداخت کنید، بیمارستان هم طرف بیمه تان نیست و ما هم جز سرم تراپی اینجا کاری برای بیمار شما انجام نمی دهیم. الغرض، در نهایت آن شب مادر را در اورژانس بستری کردیم و تا صبح در کنارش ایستاده بودم و شاهد زنده ای بودم بر مصیبت بیماران آن بخش از جمله مادر خودم. الهی راه هیچ کس به بیمارستان نیفتد.

آن شب مهم ترین و مؤثرترین فرد بخش، نیرویی کمکی بود که او را انفرادی می نامیدند. انفرادی بیا! انفرادی برو! انفرادی CPR! انفرادی بدو، انفرادی....

انفرادی به تنهایی آن قدر در همه امور مؤثر بود که لشکری به حساب می آمد و تنها نامی بود که مدام تکرار می شد. از امور خدماتی شخصی بیماران تا انتقال بیمار به واحد سی تی اسکن، تعویض سرم، رگ گیری و حتی CPR یا همان عملیات احیای بیماری که داشت از دست می رفت همه به عهده انفرادی بود. جالب اینکه وقتی پس از نیم ساعت ماساژ قلبی بیمار خسته شد و دست از این کار کشید همکارانش معترض بودند، اما هیچ کس حاضر نشد جای او را پر کند و با بیان اینکه بیمار «اکسپایر» شد دست از ادامه احیای او کشیدند.

تعدادی از همکارانش خوابیده بودند و تعدادی دیگر بلند بلند می خندیدند و حرف می زدند و انفرادی همچنان می دوید و نقش همه آن ها را یک تنه بازی می کرد. اما در پاسخ نگرانی و ناخرسندی بیماران و همراهان، کادر حاضر فقط از کمبود نیرو و بیمار اکسپایر شده و خستگی حاصل از آن سخن به میان می آوردند و تقاضای تحمل و صبر از همراهان داشتند. سپیده صبح که دمید تعدادی بیمار مرخص شده بودند، دو بیمار به رحمت خدا رفته بودند و انفرادی پس از آماده سازی آن ها برای انتقال به سردخانه و همدردی با بازماندگانشان در حال حساب و کتاب لوازم استفاده شده برای متوفیان بود، دکتر بخش با خنده به دوستانش می گفت: من اصلا ریاضی ام خوب نیست، فقط بلدم پول بشمرم. بنابراین انفرادی باید جمع و تفریق لوازم را هم انجام می داد تا به جز حقوق بیماران، حقوق بیمارستان را هم حفظ کرده باشد.

با سفارش پزشک متخصص مادرم صبح با کمک انفرادی، او را به بخش منتقل کردیم. از این نیروی ارزشمند حلالیت خواستم و سپاسگزار وجدان کاری اش شدم. بی نهایت بی ادعا اما خسته بود. پس از پایان شیفت بیمارستان باید به خانه و خانواده و امور جاری زندگی می رسید، اما با گذشت ماه ها هنوز برایم این سؤال بی پاسخ مانده است که واقعا چرا انفرادی این قدر در بازی وجدانِ کاری تنها بود؟

حکایت

آورده اند که انوشیروان عادل را در شکارگاهی صید کباب کردند و نمک نبود غلامی به روستا رفت تا نمک آرد. نوشیروان گفت نمک به قیمت بستان تا رسمی نشود و ده خراب نگردد. گفتند از این قدر چه خلل آید؟ گفت بنیاد ظلم در جهان اول اندکی بوده است هرکه آمد بر او مزیدی کرده تا بدین غایت رسیده.

اگر ز باغ رعیت مَلِک خورد سیبی ..... بر آورند غلامان او درخت از بیخ
به پنج بیضه* که سلطان ستم روا دارد ..... زنند لشکریانش هزار مرغ به سیخ

*تخم مرغ

گلستان سعدی

**اگر ز باغ رعیت مَلِک خورد سیبی بر آورند غلامان او درخت از بیخ**

کارتون شهر

رضا جنگی

## بدون شرح...

شوخی بی شوخی

# امان از ریاضیات ضعیف، امان

مهدی محمدی
طنزپرداز

**طبق پژوهش های گسترده ای که انجام داده ایم ولی تا همین الان آن را رسانه‌ای نکرده بودیم مشکل مردم بیشتر از اینکه اقتصادی باشد، ریاضی و محاسباتی است! چگونه؟ در ادامه توضیح می دهیم!**

● این یعنی بنیه اقتصادی ما ضعیف نیست، فقط ریاضی مان ضعیف است. متأسفانه حتی بلد نیستیم درصد به این سادگی را حساب کنیم. مثلا وقتی مرغ از کیلویی ۴۵ هزار تومان بشود ۹۰ هزار تومان، ما با خودمان حساب کتاب می‌کنیم و می‌گوییم صددرصد افزایش قیمت داشته است، اما آمارهای رسمی تورم را ۴۰ درصد نشان می دهند.

● این وسط هم معلوم است که ما راه را اشتباه رفته ایم نه آن ها. اصلا مگر می شود سازمان های به آن بزرگی و عظمت و با آن بودجه کلان و آن حجم از کارمند، درصد تورم را درست محاسبه نکنند.

● یا همین اپراتورهای تلفن همراه. دولت با افزایش قیمت سی و چهار درصدی بسته های اینترنت آن ها موافقت می‌کند و صبح جمعه می فهمیم در بسته های بلندمدت جدید قیمت هر گیگابایت ۶ هزار تومان است و آخرین باری که بسته بلندمدت می فروختند قیمت هر گیگابایت حدود ۲ هزار تومان بود.

● در این مورد هم طوری که ما حساب می‌کنیم می بینیم قیمت سه برابر شده است، اما امان از ریاضیات ضعیف.

● شکی نیست که اپراتور تلفن همراه بیشتر از مجوزگران نکرده است و شش هزار تومانی شدن هر گیگابایت که قبلا ۲ هزار تومان بود یعنی ۳۴ درصد و هر روش ریاضی که این افزایش را ۲۰۰ درصد نشان دهد غلط است.

● حتی سرعت اینترنت را هم بلد نیستیم حساب کنیم.

● مثلا اگر سرعت اعلامی مخابرات هشت مگابایت برثانیه باشد جوری که ما حساب می‌کنیم می بینیم دانلود یک فیلم هشتصد مگابایتی نهایتا باید دو دقیقه طول بکشد ولی گاه تا دو ربع هم باید منتظر اتمام دانلودش باشیم! به خاطر همین ریاضیات ضعیفمان سرعت برق آسای اینترنت را متوجه نمی شویم و سرعت اینترنت به جای اینکه ما را یاد یوزپلنگ سرحال بیندازد، ما را یاد حلزون قطع نخاع شده می اندازد.

● امیدوارم وزارت آموزش و پرورش سال بعد طوری برنامه ریزی کند که سال آینده کمبود معلم هر درسی را داشتیم، حداقل کمبود معلم ریاضی نداشته باشیم.

● این طوری نسل های بعد متوجه می شوند مشکل اصلی، کم بودن سواد ریاضی است نه کم بودن قدرت خرید.

آشیشال*

# برای خاک تشنه ایران

حامد عسکری
شاعر و نویسنده

تصدقت گردم
نقره جانم، خط و خبر رسیده که پنج سد آبی بزرگ مملکت در وضعیت بحرانی هستند و میزان آبی که در خویش دارند به یک پنج رسیده، زمین خشک است و تشنه، چه کرده‌ایم خانم جان با این خاک؟ چه کرده‌ایم که ابرها هم قهر کرده‌اند و سری به قلات و صحاری و باغات ما نمی زنند، یا ممالک همسایه جادو جنبلی کرده اند و پولوتیکی زده اند که ابردزدی کنند خدا عالم است. قاعده ندارد خانم جان! قاعده ندارد اینکه درست آن سوی مرز چهار متر برف بیایید سه مقابل قدآدمیزاد و آن وقت این سمت مرز تو بگو یک آفتابه آب هم از دست آسمان نمی‌چکد؟ شما بفرما چه منطق دارد که دریاچه وان غرقابه رحمت الهی باشد و در ارومیه مظلوم دریاچه رسیده باشد به کف و حالا عده‌ای کامیون کامیون نمک کفش را هم جارو کنند و بفروشند؟ چه می کنیم با این خاک؟ خدای ارحم الراحمین را قسم بدهیم که ما و رجال سیاسیون را ببخشاید، قسم بدهیم که بر اطفال و اشجار و حیواناتمان رحم کند، آب را هیچ گونه نمی‌شود جبران کرد، تشنگی فلج می کند و این اصلا قابل جبران نیست.
خانم جانم شما بفرمایید آقاجانتان که با حضرات حکومت، آب از یک پارچ می خورند و نان از یک تنور، به محضر آقایان برسانند باید رعیتی باشد و نفس بکشد که بر آن حکم برانید، باید قوم و قبیله ای باشد که بتوانید بر ایشان امر و نهی کنید. اینترنتش را گران کنید، مالیاتشان را بالا ببرید، این گونه که پیش می رود همه ما می میریم و خودتان می مانید و خودتان. آب را خودتان هم نیاز دارید! خودتان هم تشنه می شوید! نمی شوید؟
کار مملکت داری خانم جان کفش خریدن و بربری خریدن نیست، که تنگ شد و بیات گشت بیندازی دور و یکی دیگر! یک امضا، یک مجوز ممکن است با آینده مملکت کاری کند که دشمن خونی با آدم نمی کند. رفتار خدای ارحم الراحمین را در قرون گذشته و ایام ماضیه با قوم عاد و ثمود و لوط می نگیریم و می بینیم او که قادر مطلق بود با آن قوم گناهکار آن نکرد که بعض تصمیم های رجال سیاسی گذشته و اکنون این سرزمین با مردم نجیب خویش و خاک و جغرافیا و جنگل و مرتع و دشت و بیابان می کند. چاه‌ها را عمیق حفر کردیم که به آب برسیم، زمین را پوک کردیم و زمین فرو نشست. جنگل را قتل عام کردیم و میان زادگاه یوز و کل و قوچ جاده کشیدیم و شد اینکه می بینیم.
خانم جانم ما که در یک از سه پایانی عمرمان نفس می کشیم و این چهار صباح هم هر جور باشد می گذرد ولی خدا را خوش نمی آید که روی گنج خوابیده باشیم و کاسه چه کنم دست بگیریم.

به قلم میرزاابراهیم خان شکسته نویس
*به لهجه مردم کویر بم، به سبزه روییده بر دوطرف جوی آب می گویند

نمایی از دریاچه خشک شده ارومیه